

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

رحلت بانوی مکرمه‌ی اسلام زینب کبری صدیقه‌ی ثانیه (س) را خدمت حضرت بقیة الله
الاعظم ارواحنا فداه و حضرت معصومه (ع) و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران
تسلیم عرض می‌کنیم و امیدواریم که آن بانوی مکرمه اسوه‌ی همه‌ی ما باشند در ایمان و
وفاداری به ارزش‌ها و ولایت و مجاهده‌ی در راه خدای متعال.

بحث در این بود که در دلیلی بود که اقامه شده بود بر لزوم اجتناب از ملاقی شبهه‌ی
محصوره که دلیل این بود که ما در این موارد یک علم اجمالی ثانی‌ای داریم در صورت
أولی که محل بحث است که یا ملاقی وجوب اجتناب دارد یا طرف ملاقا؛ و این علم
اجمالی منجز است پس بنابراین باید احتیاط کرد هم از طرف ملاقا اجتناب کرد هم از
ملاقی اجتناب کرد. خب به این استدلال جواب‌هایی داده شده بود که بحث شد. جواب
دیگری که از محقق سیستانی دام‌ظله نقل شده این هست که اصولاً تجزیه علم اجمالی به
حکم عقل نیست به این معنا که وجوب موافقت قطعی به احتیاط در تمام اطراف لازم
است این حکم عقل نیست. بله حرمت مخالفت قطعی حکم قطع است؛ اما وجوب
موافقت قطعی به معنای احتیاط در تمام اطراف علم اجمالی این حکم عقل نیست، بلکه
این حکم عقلانی. و این حکم عقلانی در مواردی که علم اجمالی متأخر از یک علم اجمال
دیگری باشد که یک طرف مشترک دارند، بعضی اطراف مشترک دارند، در این موارد محرز
نیست چنین بنای عقلانی. و در ما نحن فیه این چنین است که این علم اجمالی به این که یا
ملاقی متنجس است و وجوب اجتناب دارد یا طرف ملاقا، این متأخر است از آن علم
اجمالی که ما علم داریم یا ملاقا متنجس است یا طرف، این متأخر از آن است و این علم
اجمال ثانی با علم اجمالی قبل یک محل اشتراکی دارند که همان طرف ملاقا باشد در
علم اجمالی اول هست طرف ملاقا، در علم اجمالی متأخر هم هست. این جور جاها ما
احراز نکردیم که بناء عقلاء باشد. حالا توضیح مطلب ایشان که محقق شهیدی دام‌ظله
ایشان نقل کردند، از ایشان سؤال کردم که در جایی چاپ شده فرمودند نه، این در بعضی
مخطوطات تقریرات بحث ایشان هست. حالا ایشان من مطلبی را که ایشان نقل کردند
به عنوان التقرب الرابع از بعض السادة الأعلام دام‌ظله از این جا نقل می‌کنم.

حالا توضیح این مطلبی که فرمودند دارای چندتا مقدمه هست که مقدمه‌ی اولایش این بود
که در موارد علم اجمالی حکم عقل است، حکم عقل به وجوب موافقت قطعی و احتیاط
در اطراف نیست، اصل این مطلب که حالا ایشان هم افاده فرمودند در کلام غیر ایشان
هم هست، سابقاً هم نقل کردیم، محقق شهید صدر قدس سره و شاید قبل از ایشان
محقق آقازیا رضوان الله علیه این مطلب را فرمودند که حاصل توضیح مختصراً این

هست که در باب علم اجمالی که حقیقت و هویت علم اجمالی چیست؛ سه مبنای اساسی وجود دارد. یک مبنا این هست که ما در موارد علم اجمالی فقط علم مان به جامع می خورد نه به افراد با خصوصیات که دارند؛ آن که برای ما معلوم می شود به علم تفصیلی همان جامع است و نسبت به خصوصیات شک داریم، پس علم اجمالی در حقیقت در علم اجمالی نیست، علم همیشه تفصیلی است. منتها اجمال در این است که خصوصیات چیست؟ این خصوصیت هست؟ آن خصوصیت هست؟ این ها را نمی دانیم. مثلاً می دانیم نماز بر ما واجب است حالا در یک مواردی، اما این نماز قصر است یا تمام است نمی دانیم، پس علم به اصل الصلاة داریم، به وجوب اصل الصلاة داریم، خصوصیت قصریت و خصوصیت تمامیت مشکوک است برای ما و به آن ها علم تعلق نگرفته. این یک مبنا هست که علم به جامع می خورد نه به واقع، نه به خصوصیت. مبنای دوم، که این مبنا مبنای محقق نائینی قدس سره و بزرگان دیگری که از مکتب ایشان هستند مبنای آن ها هست مثل محقق خوئی و این ها. مبنای دوم که به آقای آخوند خراسانی قدس سره نسبت داده شده و لعل محقق سید یزدی صاحب عروه هم همین مبنا را داشته باشد این است که در علم اجمالی علم تعلق می گیرد به یک امر مرّد. همین جا ما علم داریم بالاخره یا نماز قصر واجب است یا نماز تمام، این علم خورده به یک چیز مرددی که این در شبهه حکمیه است، در شبهه موضوعیه هم مولا گفته اکرم العالم، می دانیم یا زید عالم است یا بکر عالم است، یکی از این دوتا عالم هستند، این جا هم علم اجمالی خورده به فرد مردد؛ این هم یک نظریه است که ینسب الی العَلَمین. که خب این اشکال عقلی دارد همان طوری که گفته شده بارها که مردد لا هویت له، لا ماهیت له، لا وجود له، چطور می تواند این متعلق علم باشد؟

مبنای سوم مبنای محقق عراقی است که علم می خورد به واقع نه به جامع نه به فرد مردد، به واقع اصابت می کند، متعلق علم واقع است؛ منتها واقعی که توی آن ابهام و اجمال است، روشن خوب نیست، همه ی خصوصیاتش وضوح ندارد. تشبیه فرمودند به این که شما مثلاً از دور یک شبهه را می بینید که این انسان است، اما روشن نیست که این زید است، عمرو است، بکر است، چیست؟ شما علم به جامع که پیدا نکردید، علم به واقع پیدا کردید، همان که آن جا هست اشاره به آن می کنید، نه به جامع، که من به جامع انسان علم پیدا کردم، نه به همین شبحی که اگر بروم نزدیک خصوصیتش برایم روشن می شود. الان یک کیلومتر با آن فاصله دارم، همین شیء خارجی مشخص متشخص جزئی در خارج را از دور هم دارم می بینم، منتها وقتی با یک کیلومتر فاصله هست خصوصیاتش برایم روشن نیست، حالا این فاصله را کم بکنم هرچی کم می کنم خصوصیات روشن تر می شود تا جایی که خب می بینم همانی که همان جا می دیدم این خصوصیات را هم دارد پس زید است. در علم اجمالی ما به آن واقع علم مان اصابت می کند و متعلق علم ما، البته متعلق بالعرضش نه بالذاتش؛ همان واقع است، چون علم ذات تعلق است، علم نفسانی متعلقش یک صورتی است بالذات که این البته عین آن است که در خارج مطابق آن است، آن بالعرض می شود این بالذات می شود ...

س: عنوان یعنی نیست؟

ج: بله؟

س: یعنی عنوانی نیست؟

ج: یعنی عنوانی است که درست کپی آن است ...

س: به خلاف آن قول اول که عنوان ...

ج: جامع است، آن می‌گوید اصلاً جامع است، جامع و امر کلی.

س: مطلب اخیر ربطی به کلاً علم اجمالی ندارد، دیگر در همه‌ی علم‌ها همین است ...

ج: نه

س: که نه متعلق بالذات و متعلق بالعرض ...

ج: آن بله، می‌خواستم توضیح بدهم که این اشتباه نشود این جهتش.

س: آن جامع اگر ما بگوییم آن کلی در وجود افراد هست یعنی نسبت‌شان را درست ترسیم بکنیم آن وقت تفاوت‌شان چی می‌شود؟

ج: با کدام؟

س: قول اول می‌گوید به جامع علم دارند، جامع هم که در افراد ...

ج: بله اما به حد جامعیت من علم دارم، مازاد علم ندارم.

س: می‌دانم یعنی آن عنوانی که ...

ج: یعنی بیش از این تحت علم من نرفته، خصوصیات تحت علم من نرفته؛ اما این یکی می‌گوید خصوصیات هم تحت علمت رفته اما شفاف نیست، یعنی شما داری می‌بینی، یعنی واقعاً از آن دور چشمش را داری می‌بینی، ابرویش را داری می‌بینی، قدش را داری می‌بینی، لباسش را داری می‌بینی، همه‌ی خصوصیاتش را داری می‌بینی ...

س: نه حالا جایی که خصوصیات معلوم نیست، فرق ماهوی‌شان چی هست با اولی؟

ج: همین ...

س: که آن هم جامع

ج: آن به واقع، نه جامع نه، فرق جامع و فرد چی هست؟ جامع کلی است، حالا نتایجش هم روشن می‌شود...

س: کلی به وجود افراد پیش می‌آید...

ج: بله به وجود افراد به وجود پیدا می‌کند اما شما علم به آن جامع پیدا کردید.

این سه مبنا هست البته حالا استدلال‌های این‌ها را کار نداریم حالا این‌ها دیگر در محل خودش قبلاً هم بیان کردیم. این سه مبنا هست. بر اساس این سه مبنا بزرگان فرمودند این که عقل ما را الزام بکند به موافقت قطعی یعنی تمام اطراف را از باب مقدمه‌ی علمیه بیاوریم یا نیاوریم این وابسته به این است که مختار ما در حقیقت علم اجمالی چیست. حالا مبنای دوم را بگذارید کنار که البته مبنای دوم هم یعنی چون باطل می‌دانیم مثلاً آن را، حالا اگر هم باشد فرقی نمی‌کند از نظر بحث ما و آن این است که طبق مبنای اول موافقت قطعی لازم نیست، چرا؟ برای خاطر این که آن که تحت علم رفته و در اثر

این که تحت علم رفته قاعده‌ی قبح عقاب بلایان دیگر درباره‌اش جاری نمی‌شود همان جامع است؛ اما خصوصیات چون تحت علم نرفته و علم به آن تعلق نگرفته خصوصیات مورد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است. پس در آن مثال که من می‌دانم نماز بر من واجب است در این مسافرتی که مسافت تلفیقی‌ای داشته که یک طرفش کمتر از چهار فرسخ مثلاً بوده، می‌دانم این‌جا نماز از من ساقط نیست. اصل الصلاة این تحت علم رفته اما خصوصیت قصریتش، تمامیتش این‌ها که تحت علم نرفته که. پس نسبت به قصرش، نسبت به حیث قصریت و نسبت به حیث تمامیت من برائت دارم، برائت عقلیه دارم چون تحت علم نرفته، قبح عقاب بلا بیان دارد. اصل نماز بله این قبح عقاب بلایان ندارد تحت علم رفته. پس من در مقام عمل این جامع را چه قصر بخوانم چه تمام، یکی را که بخوانم آن تحقق پیدا کرده، جامع تحقق پیدا کرده، پس الزام عقلی ندارم برای این‌که هم یک قصر بخوانم هم یک تمام بخوانم، تمام اطراف را بخوانم بیاورم. پس بنابراین در این صورت این‌چنینی است، عقل نمی‌گوید. اما در صورت ثانی که بگوییم فرد مرد است، خب فرد رفته پس به جمیع خصوصیات رفته، منتها مرد است. در مسلک سوم آن فرد بتمام خصوصیات تحت علم من منتها شفاف برای من نیست. پس بنابراین قبح عقاب بلایان این‌جا جاری نمی‌شود، ما بیان داریم بر این فرد اما حالا این است یا آن است من نمی‌دانم، چون این‌جوری است عقل می‌گوید پس بنابراین چون آن‌که علم به آن خورده به جمیع شراشر وجوده و خصوصیات این‌جا هست و تو باید او را امثال بکنی و نمی‌دانی حالا این‌جا هست یا آن‌جا هست، از باب مقدمه‌ی علمیه باید چکار کنی؟ باید تمام اطراف را بیاوری که بدانی آن یک دانه را آوردی، بدانی آن‌که علم به آن تعلق گرفته و منجز شده به کافه خصوصیات ...

س: خصوصیات معلومه دیگر؟

ج: معلومه دیگر ولی یک معلوم این‌جوری.

فلذا گفتند که اگر مبنای دوم و سوم را قائل بشوی وجوب موافقت قطعیه دارد، یعنی باید اطراف را هم احتیاط کنی. این‌جا البته شهید صدر آمده فرموده نه، چون شما خودتان می‌گویید که اجمال دارد، ابهام دارد که، وقتی قاعده‌ی قبح عقاب بلایان علی مسلک قاعده‌ی قبح عقاب بلایان که البته ما قبول نداریم ما حق الطاعه‌ای هستیم ولی علی مسلک قاعده‌ی قبح عقاب بلایان آن بیان آن است که بیان باشد، شفاف باشد، جلاء داشته باشد، معلوم باشد، این‌طور نیست که. پس فرقی بین مسلک اول و بقیه‌ی مسالک نیست و چرا؟ برای خاطر این‌که باز درست است شما می‌گویید به واقع خورده ولی واقعی که باز خصوصیاتش روشن نشده. بله واقعی که تشخص پیدا کرده، اما من باز نمی‌دانم آن چی هست؟ مثل جامع می‌ماند در نظر ایشان. فلذا ایشان این اثر را منکر می‌شوند می‌گویند هرکدام از مبانی را بگویید این مثل جامع می‌ماند و ما دلیلی بر وجوب موافقت قطعیه نداریم. حالا علی‌ای حال ...

س: این استفاده را شما قبول ندارید ...

ج: بله؟

س: این استفاده‌ی ایشان ...

ج: حالا این باشد فعلاً فی محله.

حالا محقق سیستمی دام‌ظله ایشان قائل است به این‌که حقیقت علم اجمالی همان امر اول است یعنی به جامع می‌خورد و چون به جامع می‌خورد، حالا شهید صدر اضافه می‌کند می‌گوید به قیدش هم نخورد همین‌جور است ولی ایشان می‌گویند نه، به جامع می‌خورد. وقتی به جامع خورد همان‌طور که بیان کردیم چون خصوصیات تحت قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است و این حکم عقلی است پس بنابراین این جامع حرمت مخالفت قطعیه دارد ولی وجوب موافقت قطعیه که اطراف را بخواهی بیاوری ندارد، پس عقلاً این‌جوری است ولیکن ما می‌گوییم به‌خاطر جهت دیگری شما باید موافقت قطعیه کنید، آن جهت دیگر غیر از حکم عقل است، عقل اگر ما لو کنا نحن و حکم العقل هیچی دیگر در کار نبود می‌گفتیم نه موافقت قطعیه لازم نیست. اما از این جهت می‌گوییم باید موافقت قطعیه بکنیم، می‌فرماید که: «لَمَّا لَمْ يَكُن الْعِلْمُ الْاجْمَالِي بَيَانًا إِلَّا عَلَى الْجَامِعِ فَلَا يَكُونُ مُقْتَضِيًا عَقْلًا لَوْجُوبَ الْمَوَافَقَةِ الْقَطْعِيَّةِ إِلَّا بِتَوْسِيطِ بِنَاءِ الْعَقْلَاءِ عَلَى جَعْلِهِ مُنْجَزًا لِلْوَاقِعِ» بناء عقلاء این است که این علم به جامع منجز واقع هم هست بما له من الخصوصیات، ولو علم شما به آن تعلق نگرفته خلافاً لِ أَقَاضِيَا، علم شما به واقع تعلق نگرفته بما له من الخصوصیات به جامع تعلق گرفته. اما بناء عقلاء این است که علم به جامع را منجز واقع قرار می‌دهند چرا؟ «إِذَا لَمْ يَكُنْ نَذْرُهُ سَابِقًا مِنْ أَنَّ الْعَقْلَاءَ يَعْتَبِرُونَ بَيَانًا لِلْوَاقِعِ» حرفی که قبلاً ما می‌زدیم می‌گفتیم عقلاء همین علم به جامع را علم به واقع می‌دانند، عقل می‌گوید این‌جوری نیست ولی این‌ها به‌خاطر همان عوام‌گری‌شان و این‌که... می‌گویند... علم به واقع است. این «ما نذکره سابقاً» او لما نذکره الآن من أن العقلاء يرون منجزية احتمال انطباق المعلوم بالاجمال على كل طرفٍ» عقلاء می‌گویند نه ما نمی‌گوییم مثل آن حرف قبلی به خدمت شما عرض شود که این بیان واقع است، اما می‌گویند چی؟ می‌گویند احتمال دارد آن واقع که بر این منطبق بشود، احتمال دارد که آن جامع بر این منطبق بشود، احتمال انطباق، این منجز است. این از یک طرف، خب بگویی باشد، تا این‌جا پس چی شد؟ تا این‌جا این شد که علم اجمالی عقلاً نمی‌گوید باید اطراف را بیاوری، اما عقلاء می‌گویند باید بیاوری، چرا می‌گویند؟ یا برای این‌که می‌گویند آقا وقتی شما علم به جامع داری علم به جامع علم به آن‌ها هم هست، علم به آن واقع هست، یا نه نمی‌گویند علم به واقع، می‌گویند انطباق آن معلوم بالاجمال بر این موجب تنجز می‌شود و آن احتمال دارد بر این باشد، احتمال دارد بر این باشد پس بنابراین

س: یعنی این احتمال چطور تحت

ج: بله؟

س: این احتمال چطور تحت قاعده‌ی قبح عقاب نیست؟

ج: حکم عقلاء است دیگر، عقلاً نیست ...

س: یعنی عقلاء می‌گویند که تحت ادله‌ی شرعیه برائت هم قائل

ج: حالا می‌گوییم حالا همین‌جا یک سؤال است.

خب شما می‌گویید خیلی خب، اما این حکم معلق است بر این‌که شارع نیاید ترخیص بدهد، شاید شارع ترخیص داده باشد یا ترخیص می‌دهد. فرموده: «و الاصول الشرعية لا تأمن من هذا الاحتمال» اصول شرعیه از این احتمال نمی‌تواند امریت بدهد؛ انطباق. چرا؟ برای این‌که حکم شرع نیست این‌که. احتمال انطباق این‌که یک امر اثر شرعی نیست که شارع

بیاید حدیث رفع بردارد او را، یک امر قهری است، یک امر واقعی است، یک امر تکوینی است احتمال انطباق. بیاید بگوید انطباق ندارد؟

س: به اعتبارش ...

ج: بله

س: اعتبارش را می‌تواند بردارد ...

ج: اعتبار چی را بردارد؟

س: احتمال انطباق امر قهری است درست است؟

ج: خب بله

س: ولی این که آیا این احتمال را ما باید مراعات بکنیم یا مراعات نکنیم عقلاء می‌گویند ...

ج: نه آن هم حکم عقلانی است ...

س: نه خب

ج: نه نه، حالا نه می‌گوید حکم عقلاء را که شارع بر نمی‌دارد

س: چرا دیگر ظاهرش همین است.

خب این بعد می‌فرمایند که، این جا البته استدلالی نیست البته، همین می‌گویند آن اصول شرعی هم این جا جاری نمی‌شود. حالا ما می‌گوییم لعلّ برایش وجه‌اش این باشد. حالا که این جوری شد «فتجب موافقته القطعية» پس بنابراین در موارد علم اجمالی‌هایی متعارف که داریم که علم اجمالی داریم یا نماز قصر واجب است یا تمام واجب است یا می‌دانیم یا این کاسه نجس است یا این کاسه نجس است، اجتناب یا این دارد یا این دارد، لو کنا نحن می‌گفتیم چی؟ می‌گفتیم یک نماز بخوانی کفایت می‌کند اما این کار عقلاء است که می‌آیند می‌گویند آقا نه، تو این علم اجمالی که داری به جامع؛ این موجب تنجز آن واقع شده، موجب تنجز واقع شده پس بنابراین واقع گردنگیرت شده، واقع هم که معلوم نیست کدام است، پس برای این که عقل می‌گوید باید امتثال کنی حکم مولا را، پس بنابراین باید اطراف همه را بیاوری. این خب، پس بنابراین منجزیت و وجوب موافقت قطعی در اثر این روندی است که گفتیم؛ این که بناء عقلاء را باید ضمیمه بکنیم. حالا می‌فرمایند «و حينئذٍ فقد نشك في بناء العقلاء على منجزية العلم الاجمالي المتأخر زماناً فنشك في حجة هذا العلم الاجمالي بالنسبة الى لزوم موافقته القطعية» شك داریم که این حجت است این علم اجمالی یا حجت نیست؟ این علم اجمالی به جامع حجت هست بر این یا نه؟ «و الشك في الحجة مساوئ للقطع بعدم الحجة» که در اول بحث حجج این تنقیح شده دیگه، شك در حجت مساوئ با قطع به عدم حجت است. این فرمایش این بزرگوار.

س: سیره مناط داشته باشد و آن این باشد که احتمال بلا مبرر منجز بالواقع که همان دأب... ثانی ... عقلاء این را دیگه عقلاء فرقی نمی‌گذارند بین این که سابقاً مسبوق به کشفه اجمالاً بعلم آخر باشد یا نه، اصلاً کشفه بعلم سابق اجمالی نباشد. وقتی تعلیل را شما از بناء عقلاء معلل کردید بر این؛ گفتید که احتمال التکلیف کاشف است و منجز است

برای واقع اصل ما، این تعلیل را اگر آوردید دیگه این تعلیل تخصیص بردار نیست.

ج: چی؟ دوباره بفرمایید

س: وقتی شما آمدید بناء عقلاء را معلل کردید به این که احتمال تکلیف است، احتمال تکلیف هم بلامبرر و بلا مؤمن، بلا مؤمن منجر واقع است. روی این بناء عقلاء را تعلیل کردید احتمال التکلیف در این جا هم وجود دارد. چه کشف کرده باشد سابقاً بعلم اجمالی آخر طرفی را از اطراف شبهه الان ما

ج: شما از آن دوتا کأس که باید علم اجمالی اول مسلم منجز است. یعنی از ملاقا و طرف ملاقا باید اجتناب بکنی، از آن که اشکالی نیست. چون آن جا مسلم بناء عقلاء وجود دارد. اشکال در آن علم متأخر است که آیا اگر این جوری شد که بعد از یک علم اجمالی شما یک علم اجمالی دیگر پیدا کردید که طرف مشترک دارد با آن قبلی، این جا هم باید اجتناب بکنی؟ نمی دانیم بناء عقلاء هست یا نه؟ وقتی می بینیم مثل آقای آخوندی؛ آن ... بزرگ؛ امثال این ها می گویند نه، لازم نیست

س: اجمال و شبهه در دلیل لبی وقتی است که ما دلیل بناء و دلیل لبی را ندانیم چیه که می گویم شک می کنیم دلیل لبی است، دلیل لبی قدر متیقن دارد. این جا وقتی شما بناء عقلاء را معلل دانستی، مناط برایش دانستی گفتی چرا بناء عقلاء است؟ چون احتمال این که باشد بلامؤمن منجز للواقع، این را بناء توی بیان دانستید علت آوردید، در این علت هیچ اجمالی نیست که بگویی دلیل لبی است من أخذ را قدر متیقن بکنم بله، فقط شما می گویی من نمی دانم اصلاً بناء عقلاء برای چیه، بناء عقلاء هست؛ حالا این بناء عقلاء من یحتمل که در این جا نباشد چون علت حرف عقلاء را نمی دانم دیگه، علت حرف عقلاء را نمی دانم

ج: نه، ببینید، به ظاهر

س: عیب... ندارد، آن وقت می گوید دلیل لبی أخذ متیقن می کند...

ج: خب بله، اشکال خوبی می کردید. ظاهر کلام، کلامی که نقل کردیم؛ این مقداری که این جا نقل شده چون حالا اصل کلام را ما نداریم. به ظاهر این کلام ممکن است کسی ایراد بکند که شما گفتید منشأ بناء عقلاء چیه؟ بیان بر جامع را بیان بر واقع می دانند. خب این جا مگر جامع نداریم؟ بیان بر جامع داریم پس بیان بر واقع باید بدانند در این علم اجمالی متأخر، خب همان علت این جا هم هست. یا اگر می گوید احتمال تطبیق جامع بر هر طرف علتش این است که می گویند این ها، واقع منجز است. خب این جا هم احتمال آن داریم. پس چرا شک در بناء عقلاء می کنید؟ اگر می گوید بناء عقلاء إما ل این است و إما ل آن، این هر دو إما های شما در مانحن فیه هم هست. اشکال شما این است دیگه؟

س: بله. علتش

ج: بله؟

س: علتش را ایشان نمی گوید.

ج: نه، چرا

س: نه، می‌گوید براء... بناء عقلاء در این جا این گونه است.

ج: نه، نه، نه،

س: چون ... این جوری هست واضح است

ج: نه، نه، نه، نه، ببینید؛ «من ان العقلاء يعتبرون إما لما كنا نذكره سابقاً من أن العقلاء يعتبرون بياناً للواقع» يعتبرونه هم باید باشد. يعتبرونه یعنی آن جامع را بیان بر واقع می‌داند. این علم شما به جامع را بیان بر واقع می‌دانند

س: این جاها این طور می‌بینند

ج: خب،

س: آن جاها این طور ...

ج: نه، ندارد در این جا، مگر این جوری ...، همین جور، می‌خواستم این جوری معنا کنم. یعنی يعتبرونه در إمای غیر متأخر

س: موارد... متعارف

ج: مقصود ایشان این است. در علم‌های غیر متأخر ما می‌دانیم يعتبرونه بياناً للواقع

س: اولی ...

ج: حالا، دومی هم همین جور است.

س: نه، دومی ...

ج: حالا اجازه بدهید

س: دومی بهتر ... توی اولی

ج: و احتمال انطباق در علم‌های اجمالی اول را می‌دانیم. اما در علم‌های

س: احتمال انطباق... در آن حالت را نمی‌دانید

ج: نمی‌دانیم

س: احتمال را نمی‌دانید

س: بناء عقلاء است دیگه، آن جا وجود دارد این جا وجود ندارد.

س: نشد! نشد

ج: یعنی آن جا می‌دانیم؛ آن جایی که علم اجمالی اول باشد می‌دانیم

س: توی موارد متعارف این طور می‌بینند

ج: می‌دانیم آن تطبیق آن معلوم بالاجمال را بر این، اما در آن‌جاها نمی‌دانیم چرا؟ برای این‌که شاید توی ذهن‌شان این است که این لازمه‌اش این است که المنتجز یتجز الثانی...

س: به هر دلیلی اصلاً

ج: فرقی، یک فارق وجود دارد دیگه

س: پس، پس شما، پس شما این بناء عقلاء را صددرصد علتش را دومی نمی‌دانی، می‌آیید می‌گویید یا این است یا این است، این

ج: بله، اما یا این است

س: من عرض را کردم. گفتم شما یک وقت هست نمی‌دانید علت چیه، إما در خود این هم اجمال دارید، علم اجمال یا این است یا این است. چون نمی‌دانند ...

ج: بله، یعنی همین، باید همین‌جور توجیه کنیم

س: اما حرف آقای نائینی قبلاً اصلاً بیانات ... آقای سیستانی نبود، هر ... تا حالا به ما یاد دادید این بود که می‌گفتید احتمال التکلیف نسبت به کل الاطراف احتمال بلامؤمن و احتمال تکلیف بین للواقع؛ پس باید بروم انجام بدهم. حرف این بود تا حالا

ج: ... مسلک آقای نائینی آن‌جوری است

س: ... عقلاء را معلل به احتمال تکلیف می‌کردیم. اگر این حرفی که تا حالا به ما می‌گفتید باشد علت و فقط علتش این باشد احتمال التکلیف فرقی نمی‌کند چه قبلاً سابقاً علم داشته باشند بعض اطراف را چه نداشته باشند احتمال التکلیف موجود است و احتمال التکلیف بلامؤمن عقلاء به آن عمل می‌کنند

ج: یعنی احتمال التکلیف، احتمال

س: عقلاء ... وجود ندارد؟ ...

س: عقلاء می‌گویند

ج: دیگه واضح شد دیگه حالا، دیگه مطلب که واضح شد. بالاخره این‌جوری باید توجیه کنیم کلام ایشان را؛ یعنی مقصود این است. نه این‌که علت همین است که یک چیزی باشد که هم آن‌جا صادق است هم این‌جا ... نه، همین! مقصود این است ولو حالا تصریح نشده ولی مقصود این است. پس بنابراین این فرمایش ایشان است.

در این‌جا حالا بعضی مسائل جانبی هست. یکی این است که خب شما می‌فرمایید که احتمال انطباق، احتمال انطباق معلوم بالاجمال بر این‌طرف و آن‌طرف هست و این احتمال الانطباق را عقلاء منجز می‌دانند. این با اساس مطلب سازگار ندارد این بیان، چون انطباق قطعی است نه محتمل است. چون فرض این است که علم شما به چی خورده؟ به جامع خورده، جامع هم قطعاً این‌جا هست، قطعاً آن‌جا هم هست. فلذاست که همان بیانی که قبلاً می‌گفتیم که آن آقایانی که فرمودند اگر ما باشیم و عقل... یکی‌اش را بیاوری کفایت می‌کند. اگر احتمال بود که کفایت نمی‌کرد.

س: از عهده بیرون نمی‌آمدند...

ج: فلذاست که محقق شهید صدر قدس سره این کلام‌شان در همان دروس؛ یک مطلبی دارند در جواب محقق اصفهانی.

محقق اصفهانی فرموده که شما اگر به یک طرف اکتفا کنید در امتثال، خب مگر جامع منجز نشده؟ یک طرف را بردارید بیاورید مخالفت احتمالی می‌دهید با تکلیف منجز، عقل تجویز نمی‌کند مخالفت احتمالی با تکلیف منجز را «أَنَّ التَّركَ الموافقةَ القطعيةَ بمخالفةِ أحدِ الطرفين، يعتبر مخالفةَ احتماليةَ للجامع، لأنَّ الجامعَ إنَّ كان موجوداً ضمن ذلك الطرف فقد خولفَ، وإلا فلا». این حرف اول.

«والثَّانيةُ: أنَّ المخالفةَ الاحتماليةَ للتكليف المنجَّز غيرُ جائزةٍ عقلاً؛ لأنَّها مساوِفةٌ لاحتمال المعصيةِ وحيث إنَّ الجامعَ منجَّزٌ بالعلم الإجماليِّ فلا تجوزُ مخالفتهُ الاحتمالية. ويندفعُ هذا التقريبُ بمنعِ المقدِّمةِ الأولى؛ فإنَّ الجامعَ إذا لوحظ فيه مقدار الجامع بحده فقط لم تكن مخالفةُ احد الطرفين مع موافقةِ الطرفِ الآخرِ مخالفةً احتماليةً له؛ لأنَّ الجامعَ بحده لا يقتضى أكثرَ من التطبيقِ على أحدِ الفردين، والمفروضُ أنَّ العلمَ واقفٌ على الجامع بحده وأنَّ التَّنَجُّزَ تابعٌ لمقدار العلم»، این حرف‌ها را شما زدید «فلا مخالفةَ احتماليةَ للمقدار المنجَّز أصلاً».

س: ... احتمال ... منجز یعنی همان مقداری که مجهول...

ج: بله دیگه، گفتید جامع است. جامع یعنی حدود، افراد ... تحت علم نمی‌روند. جامع فقط تحت علم رفته، خب جامع که رفت خب همین فرد است، جامع همان فرد است

س: نه، جواب شهید صدر را نمی‌گویم. می‌گویم او می‌خواهد کبرای این استدلال کند که وقتی یک تکلیف قطعی شد منجز شد، مخالفت احتمالی

ج: بله، نمی‌شود که

س: وارد اشتغال می‌شود

ج: بله، بله، بله، این یک مطلب.

مطلب دوم هم همین است که خب حالا شما که می‌فرمایید این‌جا اصول عملیه هم جاری نمی‌شود، مرخصات شرعیه جاری نمی‌شود این چرا؟ اگر تعلیقی است خب آن هم جاری می‌شود. این هم بیان نشده؛ یعنی لا یبَیِّنُ و لا مبینٌ، حالا چون کلام را ندیدیم شاید آن‌جا یک نکته‌ای باشد، حرفی باشد، نمی‌دانم. حالا از این‌ها بگذریم. ما این‌جا یک حرف کلی می‌خواهیم عرض بکنیم که این‌که شهید صدر فرموده، آن‌ها فرمودند، این که فرمودند؛ وقتی علم به جامع شد به یک فرد اکتفا بکنی کفایت می‌کند. و عقل موافقت قطعیه یعنی این‌که همه‌ی اطراف را باید احتیاط بکنی نمی‌گوید. عرض ما این است که یک حرفی که خود آقایان یادمان دادند در باب نواهی و این‌ها؛ یک وقت تکلیف به جامع می‌شود؛ یعنی ایجاب که با اِتیان یک فرد، آن جامع محقق است، این‌جا درست است. اما اگر نهی از جامع شد یا امر به جامع شد به جوری که تحقق او نمی‌شود الا این‌که تمام افراد را ترک کنیم. اگر این‌جا گفت اجتنب از نجس نه این نجس یا آن نجس، اجتنب عن النجس، جامع ما جامع کأس نجس است یا مایع نجس است نه این مایع به خصوصیات نه آن مایع به

خصوصیات، این جا نهی از جامع و اجتناب از جامع یا لا تتصرف یا إجتنب؛ آیا من اگر ...، یک وقت می‌گوید اگر نجسی، تازه آن هم اگر بگوید اگر از یک نجسی که جامع باشد من این جا باز فکیف به این که حالا نکره هم نباشد بگوید إجتنب عن الکأس المتنجس، عن المایع المتنجس، آیا من اگر از یکی اجتناب بکنم می‌دانم امثال کردم؟ بله، در صلّ می‌دانم یا صلاة قصر بر من واجب است یا صلاة تمام بر من واجب است ولی خصوصیات را نمی‌دانم، خصوصیت قصریت، خصوصیت تمامیت را نمی‌دانم و اصل الصلاة را می‌دانم خب بگوید یکی نماز بیاورید... اما در جایی که آن جامع یک جامعی است که با این که به یک طرف اقتصار کنم محقق نمی‌دانم شده یا نشده،

س: خصوصیت نهی یعنی؟

ج: در خصوصیت نهی یا هر، یا امری که

س: معالش به همین ...

ج: معالش به آن برمی‌گردد. مثل إجتنب، إجتنب از این جامع، خب من باید بدانم اجتناب کردم چه جور ...، اگر یکی از فقط اجتناب بکنم دیگری را مصرف کنم چه جور می‌دانم اجتناب عن الجامع کردم؟ این است که چه در کلام این بزرگوار چه در کلام مثل شهید صدر چه در کلام؛ حالا من همه کلمات را نرسیدم نگاه بکنم این جا، این سؤال توی ذهن من هست که مقتضای این که بگوییم علم اجمالی به جامع خورده یا مثل شهید صدر بگوییم فرقی بین مبانی در این جهت نیست. این نیست که ما بگوییم عقلاً براءت نیست، براءت است در این موارد و موافقت قطعیه عقلاً لازم نیست

س: یعنی جامع را نمی‌دانم اجتناب ...

ج: نه

س: جامع را که می‌دانم

ج: نه، نه، نه، جامع نه، نه، شاید این پاک باشد

س: نه

ج: آقای عزیز!

س: نه، جامع عنوانی

ج: نه، جامع عنوانی هم نمی‌دانم. ببینید؛

س: ...

ج: ... روشن نه، انطباق قهری را که من اصلاً نمی‌دانم این فردش ... که انطباق قهری باشد. اگر من بیایم این جا دوتا کأس داریم جامع الکأس المتنجس یا المایع المتنجس را من باید اجتناب بکنم. آدم یکی را خوردم، یکی را اجتناب کردم. احراز کردم که من امثال کردم؟ شاید آن که خوردم هم متنجس است و جامع در ضمن او بوده و آن یکی را که دارم اجتناب می‌کنم اصلاً متنجس نباشد. چه طور می‌توانم بگویم من جامع را اجتناب کردم؟

امثال کردم؟ بله، این خلط است بین آنجایی که امر به ایجاد باشد به یک جامعی، امر به ایجاد یک جامعی خورده باشد که هم با این ایجاد می‌شود هم با این ایجاد می‌شود. خب این‌جا احتیاط لازم نیست هر دو طرف را ... یک طرف دیگر ... آوردند. همین‌طور که شهید صدر فرمود؛ قطعاً امثال شده، قطعاً انطباق دارد، خب این کجاست که قطعاً انطباق دارد؟ آنجاست. اما این‌جا چه طور می‌توانیم بگوییم قطعاً انطباق دارد؟ پس بنابراین باید گفت در این‌جور موارد که جامعی که ما داریم جامعی است که تا از تمام افراد اجتناب نکنم احراز نمی‌کنم که آن امثال آن را کردم. در این‌جا حکم عقل است و باید این تفصیل را بدهیم. البته این‌جا یک تفصیلی هم چون اصل مطلب را مرحوم شهید صدر قدس سره دارند که ایشان بین شبهات حکمیه و شبهات موضوعیه تفصیل قائل است. می‌گوید در شبهات حکمیه مثل همین نماز قصر و تمام که گفتیم. در آن‌جا به یکی که آوردی چون فقط جامع تحت علم شما رفته، خصوصیات تحت علم شما نرفته، اما در شبهات موضوعیه خصوصیات تحت علم شما رفته و لذا آن‌جا باید احتیاط بکنید.

س: چه کسی می‌گوید این را؟

ج: شهید صدر، یعنی آن، در آن بحث این تفسیر را ایشان دارد. مثلاً اگر گفته «اُکرم العالم» شما می‌دانی یا زید عالم است و بکر جاهل است یا بکر عالم است و زید جاهل است. خب این‌جا علم شما خورده به معلوم بالاجمال شما به شرایش وجوده برای شما معلوم است یعنی به خصوصیات خورده

س: صلّ هم همین است. صلّ هم من می‌دانم یا شرایش وجود تمامی است چهار رکعتی است یا شرایش وجود تمامی دو رکعتی است. چه فرقی می‌کند؟

ج: این‌جا، آن‌جا نه، نمی‌دانم

س: چه فرقی می‌کند؟ صلّ من می‌دانم نماز سه رکعتی که واجب نیست دیگه، «لا تترك بحاله» ... یا دو رکعتی است یا چهار رکعتی است. یا قصر است یا تمام است

ج: اصل نماز را آن‌جا می‌دانم، خصوصیاتش را نمی‌دانم.

س: بابا اصل نمازی که

ج: این‌جا خصوصیت را نمی‌دانم

س: آقا! چه فرقی می‌کند؟

ج: این‌جا هم، مثلاً این‌جا ببینید

س: اجمال در ناحیه...

ج: حالا مثال دیگری بزنم که یک خرده از اشکال دورتر باشد

س: فرقی نمی‌کند. معلومش از موارد دیگر ... معتبرات شرعی هست

ج: ببینید؛ می‌دانم مولا اشاره کرد به یک نفری گفت این را اکرام بکن! من هم فهمیدم چه کسی را گفته، یک خرده گذشت یادم رفت که این بود یا آن بود،

س: این را ... گفته بود ... یادم رفته

ج: حالا صبر کنید. حالا این‌جا، این‌جا نگاه کنید! حرف سر این است. این‌جا علم شما به چی خورد؟ هیچ اجمال و ابهامی در آن نبوده دیگه، گفت «اُکرم هذا» اشاره کرد من هم بودم و فهمیدم که چه کسی بود، یک خرده گذشت یادم رفت این زید بود یا عمر بود؟ اشتبه، حالا علم اجمالی دارم. این‌جا ایشان می‌گوید باید احتیاط بکنی، عقل می‌گوید، چرا؟ چون این‌جا علم شما به تمام خصوصیات خورده

س: این افراد... را شکّ داری اتفاق دارند یعنی دیگه؟ ...

ج: به تمام خصوصیات، آن‌جا اصلاً نمی‌دانی صلّی ...، صلّای که از مولا صادر شده

س: آن‌ها به عنوان شکّ دارد بر این صادر ...

ج: نه، نه، نه، نه، ببینید؛ نه، در خود کبرای کلی که قانون چیه شما ابهام و اجمال داری، پس همه قانون تحت علم نرفته، این‌جا همه قانون تحت علم رفت با خصوصیاتش چون می‌دانست، بعد اشتباه شده، پس این‌جا تنجز حاصل شده، این فارقی است که ایشان حالا بین شبهه موضوعیه و حکمیه می‌گذارد.

س: حالا شما... می‌گذارید دیگه؟

ج: بله؟ حالا ماها بله، می‌خواهیم بگویم

س: ...

ج: بله، می‌خواهیم بگویم که در اوامر و نواهی، باز نواهی کلاً، اوامری هم که معالش مثل نواهی است این‌جا که مثل إجتنب و این‌ها باشد، این‌جا نه

س: بر اساس مبنای اول است کلاً صحبت ...

ج: بله، حالا اگر روی مبانی دیگر هم شما بگویید بازگشتش به آن‌هاست که ایشان می‌گویند خیلی خب، اگر بگویم نه، آن فارقی که آقایان گذاشتند و گفتند نه، مثل محقق عراقی و محقق نائینی، این‌هایی که گفتند اگر به واقع بخورد بله، تنجز می‌آید ولی چون به واقع خورده دیگه

س: اوامری که برنمی‌گردد چرا می‌گویید ... درست است؟

ج: بله؟

س: اوامری که برنمی‌گردد به نواهی، اوامری که به نواهی برنمی‌گردد

ج: آهان! اوامری که برنمی‌گردد به نواهی برای خاطر

س: ...

ج: نه، نه، نه، نه، ببینید؛ آن‌جا به خاطر این است که آن چیزی که از مولا ...، مثل شکّ اقل و اکثر ارتباطی است. آن چیزی که، آن مقداری که از مولا می‌دانیم صادر شده اصل

بعث به صلاة است اما حیثیت قصریت آن و تمامیت آن، این حیثها چیه؟ ما علم به آن پیدا نکردیم. پس مثل اقل و اکثر ارتباطی می‌ماند که آن مقداری که تحت علم رفته است اقل است نه اکثر، آن مقداری که تحت علم رفته است صلاة است اما قنوتش تحت علم ما نرفت

س: پس یقین داریم فردش...

ج: استعاده‌اش تحت علم ما نرفت. پس آن مقداری که علم ما به آن خورده نمازش را با قنوت بخوانیم یا بی قنوت بخوانیم می‌دانیم فرد او هست. آن مقداری که تحت علم ما رفته، چه با قنوت بخوانیم چه بی قنوت بخوانیم. این‌جا هم می‌دانیم اصل الصلاة تحت علم ما رفته، ما به این مقدار قانون علم پیدا کردیم. مازاد بر این علم پیدا نکردیم قبح عقاب بلایان دارد. پس بنابراین این فرمایشی است که فرمودند. پس ما این‌جا چه می‌گوییم؟ می‌گوییم لو سلّمنا، حالا یک، خیلی دیر شده دیگه، یک عرض دیگری هم باز نسبت به فرمایش محقق سیستانی داریم که ان شاءالله فردا.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین